

درخواست طلاق بخاطر گم شدن گوشی

سیما فراهانی

گم کردن گوشی تلفن، برای مرد جوان آنقدر درس ساز شد که در نهایت زندگی مشترکش را تحت تاثیر قرار داد و او را راهی دادگاه خانواده تهران کرد. این مرد که هدیه همسرش را گم کرده بود، وقتی ماجرا را به همسرش گفت تصورش را هم نمی کرد به خاطر همین مساله، پایش به دادگاه خانواده تهران کشیده شود.

این مرد زمانی که در مقابل قاضی دادگاه خانواده قرار گرفت درباره ماجرای زندگی اش چنین گفت: دو سال است با مبینا ازدواج کرده ام. در این مدت به جز جر و بحث های معمولی هیچ مشکلی با هم نداشتیم. مدتی پیش مبینا برای تولد یک گوشی آیفون خرید. من هم از آن گوشی استفاده کردم تا این که گوشی ام را هنگام خرید، در یک مغازه جا گذاشتم و وقتی برگشتم دیگر گوشی ام آنجا نبود. وقتی موضوع را به مبینا گفتم، چنان جنجالی به پا کرد که شوکه شدم. فکرش را هم نمی کردم چنین برخوردی کند. می گفت چرا هدیه ای را که به من داده گم کرده ام. جوری رفتار کرد که انگار مقصر من بوده ام و از روی عمد گوشی تلفنم را گم کرده ام. هرچه با او صحبت کردم و گفتم گوشی بدون این که خودم متوجه باشم

گم شده، فایده ای نداشت. جار و جنجال به راه انداخت و شروع کرد به توهین و همین مساله باعث شد من از کوره در بروم و او را کتک بزنم. مبینا هم از خانه قهر کرد و رفت. الان یک ماه و نیم است به خانه نیامده، برای همین تصمیم گرفتم برای همیشه به این زندگی مشترک پایان دهم. من و مبینا دیگر نمی توانیم در کنار هم زندگی کنیم. احترام بین ما از بین رفته و دیگر نمی توانیم مثل گذشته با آرامش در کنار هم بمانیم؛ برای همین بهتر است از هم جدا شویم.

در ادامه همسر این مرد نیز به قاضی گفت: آقای قاضی موضوع، گم شدن گوشی نیست. شوهرم نسبت به من بی تفاوت است و در این مدت دو سال زندگی مشترک یک هدیه خوب برایم نخریده است. همیشه به

مناسبت تولد هدیه ای کوچک و معمولی برایم خریده و وقتی هم من برایش هدیه ای می خرم، به آن توجهی ندارد. یک بار حلقه ازدواجمان را گم کرد و دوباره برایش یک حلقه خریدم.

این بار هم با کلی ذوق و شوق برایش گوشی آیفون خریدم. چند ماه پول هایم را جمع کردم تا بتوانم این گوشی را برایش بخرم. گفتم این بار ذوق می کنی و این هدیه برایش ارزشمند خواهد بود. ولی مدت کوتاهی از خرید این گوشی نگذشته بود که یک شب سه پهر به خانه آمد و گفت، گوشی را گم کرده است. وقتی شنیدم خیلی شوکه شدم. باورم نمی شد.

آن قدر عصبانی شدم که با او دعوا کردم. اگر هدیه من برایش ارزشمند بود هیچ وقت آن را گم نمی کرد و با دقت از آن مراقبت می کرد. ولی چون من برایش خریده بودم نسبت به آن بی تفاوت بود و در نهایت هم هدیه را گم کرد. او با این کارش مرا بی ارزش کرد و برای همین هم دیگر نمی خواهم در کنار این مرد زندگی کنم.

در پایان نیز قاضی دلیل این زوج برای جدایی را کافی ندانست و آنها را برای حل شدن مشکلاتشان به مرکز مشاوره فرستاد.



درباره انتظارات متقابل با هم حرف بزنید

در زندگی مشترک گاهی زوجین با خرید کادو، محبت خود را نشان می دهند و از سوی مقابل خرید کادو از طرف همسر را نشانه علاقه او به خود می دانند.

در این مواقع زوجین باید با هم صحبت کنند و بگویند چه چیزی باعث خوشحالی آنها می شود. نباید انتظار داشت همیشه طرف مقابل آن را خودش بفهمد.

و آن را در دل خود نگه می دارد، این مساله تبدیل به کینه می شود و فرد منتظر بهانه می ماند. بنابراین به محض این که کوچک ترین مساله ای بین او و طرف مقابلش پیش آمد، همین را بهانه می کند و تصمیم به جدایی می گیرد.

در صورتی که اگر از ابتدا مشکل خود را منطقی با طرف مقابل مطرح و درباره آن صحبت کند شاید خیلی از سوء تفاهم ها حل شود.

منصوره نیکو گفتار، روان شناس: درباره این پرونده می گوید: گاهی اوقات زوج ها بدون این که بدانند، زندگی مشترک خود را به سمت نابودی می کشانند. صحبت نکردن درباره مشکلات و اختلافات و همچنین لجبازی کردن با طرف مقابل می تواند به راحتی زندگی مشترک را از بین ببرد یا به میدان جنگ تبدیل کند. وقتی زن یا مرد مشکل زندگی شان را به طرف مقابل نمی گوید

ماجرای سرایدار ۱۰۰ ساله دخانیات و اسبش که با هم بازنشسته شدند!

اسب مهدی ابوالقاسم

ندارم. یاد می آید ناصرالدین شاه را که گلوله زدند و کشتند، من یک جوان رشید بودم. هنوز این دخانیات را نساخته بودند که من اینجا بودم. یاد می آید اینجا باغ بزرگی بود. صاحبش گفت می توانی متولی اینجا شوی، گفتم چرا نشوم. باغ پر از درختان انجیر و انار بود. من کنارش قهوه خانه زدم و تهرانی ها می آمدند قهوه خانه من. خلاصه وقتی دولت اینجا را برای کارخانه خرید، من هم جزو سرقلی اینجا نوکر دولت شدم. با این که صد سال را شیرین دارم باز هم دلم می خواهد کار کنم. نمی خواهم نان بازنشستگی را بخورم. باور کنید من و اسبم هیچ از این کار راضی نیستیم....

روزنامه اطلاعات
۱۲ آبان ۱۳۳۶

و فضولات کارخانه را بارش می کرد میدانست کجا برود و موقعی که سوت کارخانه به صدا در می آمد میدانست که مطابق مقررات ساعت خدمتش تمام شده و هر کجا که بود، بارش را همانجا خالی می کرد و به طرف آخورش می رفت.

این اسب عجیب و باهوش در تمام ایام خدمت از کلیه مزایای قانونی برخوردار بود و ایام تعطیل را استراحت می کرد و مرخصی و معذورت می گرفت و اگر موجهی پیش می آمد که بیش از ساعت اداری کار کند دو برابر در فهرست حقوق، اضافه کار به نام او منظور می شد. مشهدهی هم مثل اسبش حکایتی دارد، سرگذشت این پیر مرد که مدعیست بیشتر از صد سال دارد شنیدنی و جالب است. می گوید صد سال بیشتر دارم که کمتر

چند روز پیش مراسم ساده ای در کارخانه دخانیات برگزار شد و طی تشریفات مشهدهی ابوالقاسم سرایدار پیر و سالخورده دخانیات پست خود را به یک سرایدار جوان داد. در این مراسم اسب فروت مشهدهی ابوالقاسم نیز مثل خود او بازنشسته گردید. روی هم ۱۵ ریال بود اما بعدا که حقوق ها اضافه شد ضمن دو ابلاغ جداگانه حقوق مشهدهی به روزی ۷ تومان و حقوق اسبش به روزی ۵ تومان افزایش یافت و سمت مشهدهی سرایداری و رفت و روب دخانیات و سمت اسبش معاونت در کار او تعیین گردید. اسب مشهدهی که چند روز پیش به افتخار بازنشستگی او مراسم ساده ای برگزار شد رفته رفته چنان به ریزه کاری های خود آشنا شد که وقتی مشهدهی اشغالها

فوق العاده

در این بخش به اخبار و خاطرات جالب حدود ۵۰ سال پیش پرداخته می شود. اخباری که از نظر نگارش تیتیر و محتوا بسیار متفاوت تر از اخباری است که این روزها در روزنامه ها چاپ می شود.